

جامعه‌شناسی غزل حافظ با تکیه بر شیوه تحلیل گفتمان انتقادی

دکتر فرهاد طهماسبی^۱



چکیده

گفت‌کرده‌های بیشتر شاعران پیش از حافظ کمتر نشانی از نفی و انکار و نقد گفتمان‌های حاکم را در خود دارد، اما در تحلیل بیشتر گفتمان‌های مطرح در شعر حافظ، وجه انتقادی و انکاری و عنادی از آشکارترین وجوه بیانی شعر او به شمار می‌رود.

در این پژوهش، ضمن تحلیل گفتمان‌های هستی‌شناسانه، سیاسی حکومتی، دینی مذهبی و اقتصادی، به بررسی طبقات و قشرهای اجتماعی و سیمای شهر در غزل حافظ به شیوه تحلیل گفتمان انتقادی پرداخته شده است؛ نتیجه بررسی‌ها بیانگر این نکته است که حافظ نیز تحت تأثیر اندیشه‌های جبرگرایانه زمانه خویش است، اما این جبرگرایی نه تنها به تسلیم و انفعال محض منجر نشده بلکه به ابزاری برای انتقاد از طرف مقابل و توجیه کردارهای طرف خودی تبدیل شده است.

کلیدواژه‌ها: جامعه‌شناسی غزل، تحلیل گفتمان انتقادی، هژمونی، دال مرکزی.

مقدمه

بیشتر گفتمان‌های حاکم بر شعر حافظ، گفتمان انتقادی‌اند؛ در گفتمان‌های انتقادی همواره حضور دو گروه «خودی» و «بیگانه» یا «دوست» و «دشمن» یا «ما» و «آنها» الزامی است. این دو گروه متخاصم را به طور کلی می‌توان در شعر حافظ به اهل زهد و اهل رندی طبقه‌بندی کرد، آنگاه زاهد و صوفی و واعظ و محتسب و شیخ و مدعی و... و اندیشه‌های آنان را در یک طرف، و رند و عاشق و مست و پیر می‌فروش و... و اندیشه‌های آنان را در طرف دیگر قرار داد و به تحلیل گفتمان انتقادی در شعر حافظ پرداخت.

بنابر اصطلاحات تخصصی مربوط به تحلیل گفتمان می‌توان «رند» و «زاهد» را در شعر حافظ «دال مرکزی» نامید، دال مرکزی، شخص، نماد یا مفهومی است که سایر «دال‌ها» حول محور آن جمع و مفصل‌بندی می‌شوند، «گفتمان، منظومه‌ای منسجم است و دال برتر، هسته‌ی مرکزی آن؛ و نیروی جاذبه‌ی هسته‌ی (دال) مرکزی، سایر نشانه‌ها را جذب می‌کند. (خلجی، ۱۳۸۶: ۵۴)

در آراء میشل فوکو (۱۹۲۶-۱۹۸۴م) منتقد فرانسوی، هرگونه گفتمانی در پرتو مفهوم قدرت شکل می‌گیرد و قابلیت تحلیل می‌یابد؛ در نظر او هر نظام دارای قدرت، حقیقت را آن گونه که خود می‌خواهد تعبیر و سازمان‌دهی می‌کند؛ اندیشمندان و هنرمندان و متون فرهنگی و ادبی در هر دوره یا در پی اثبات و استحکام‌بخشی به این نظام قدرتمند و یا در تقابل با آن قرار می‌گیرند، یا جزیی از دستگاه هژمونی (سلطه) حاکم‌اند و یا با آن تقابل و تضاد دارند. (بشیری، ۱۳۸۱: ۶۳) بدین گونه گفت‌کرده‌های آنها یا در راستای تأیید و اثبات برداشت‌های قدرت حاکم است و یا در پی نفی و انکار آن؛ گفت‌کرده‌های بیشتر شاعران پیش از حافظ کمتر نشانی از نفی و انکار و نقد گفتمان‌های حاکم را در خود دارد، اما در ضمن تحلیل بیشتر گفتمان‌های مطرح در شعر حافظ وجه انتقادی و انکاری و عنادی در گفت‌کرده‌های حافظ از آشکارترین وجوه بیانی شعر او به شمار می‌آید.

لطف آنچه تو اندیشی، حکم آنچه تو فرمایی کفر است در این مذهب خودبینی و خودرایی
(غ ۴۸۴ ب ۹-۱۰ خ)

دلا منال ز بیداد و جور یار که یار تو را نصیب همین کرده است و این دادست
(غ ۳۵ ب ۶ ق)

رضا به داده بده وز جبین گره بگشای که بر من و تو در اختیار نگشادست
(غ ۳۷ ب ۸ ق)

۳-۱- بخت

در غزل‌های حافظ بخت گهگاه سر یاری و موافقت دارد اما بیشتر نامساعد، خوب‌آلود،
گران خواب پریشان، جفاکار، ناموافق، گمراه، واژگون و ناسازگار است و شاعر را به
آرزوهایش نمی‌رساند، حافظ ناسازگاری‌ها و جفاهای یار و ناکامی‌های خویش را به
گردن بخت می‌اندازد و بدین‌گونه اعتراض خود را از یار به بخت حواله می‌کند.

شکر خدا که از مدد بخت کارساز بر حسب آرزوست همه کار و بار دوست
(غ ۶۲ ب ۴ خ)

بر من جفا ز بخت من آمد و گرنه یار حاشا که رسم لطف و طریق کرم نداشت
(غ ۸۰ ب ۳ خ)

مردمی کرد و کرم بخت خداداد به من کان بت سنگ دل از راه وفا باز آمد
(غ ۱۷۰ ب ۵ خ)

بخت حافظ گر از این دست مدد خواهد داد زلف معشوقه به دست دگران خواهد بود
(غ ۲۰۱ ب ۷ خ)

۴-۱- بی‌اعتباری و ناپایداری دنیا

گفتمان بی‌اعتباری و ناپایداری دنیا در گفت‌کردهایی از این دست در غزل‌های

۲- گفتمان‌های سیاسی حکومتی در غزل‌های حافظ

۲-۱- شاه

در ابیاتی که واژه شاه در آنها به کار رفته است با دو دسته گفت‌کرد مواجه‌ایم، در دسته اول گفت‌کرده‌های مبتنی بر اقتدار و شکوه و ستایش و پذیرش گفتمان عمومی جامعه است: شاه در دست دارنده روزی‌هاست، امر شاه مطاع است، روزگار بر وفق مراد و خواست شاه می‌گردد، شاه سرچشمه پاکی‌هاست، شاهان بر مبنای خدمت اشخاص به آنان پایه و مقام می‌دهند، پادشاه کریم و بخشنده است و... در برخی از این گفت‌کردها نیز معشوق همچون شاه و در موازات او ستوده و اوصاف شاهانه به معشوق داده شده است.

حافظ قلم شاه جهان مقسم رزق است از بهر معیشت مکن اندیشه باطل
(غ ۲۸۹ ب ۹ خ) * * *

به عاشقان نظری کن به شکر این نعمت که من غلام مطیع تو پادشاه مطاع
(غ ۲۸۷ ب ۵ خ) * * *

سپهر دور خوش اکنون زند که ماه آمد جهان به کام دل اکنون رسد که شاه رسید
(غ ۲۳۷ ب ۳ خ) * * *

به چمن خرام و بنگر بر تخت گل که لاله به ندیم شاه ماند که به کف ایاغ دارد
(غ ۱۱۳ ب ۷ خ) * * *

آلوده‌ای چو حافظ فیضی ز شاه در خواه کان عنصر سماحت بهر طهارت آمد
(غ ۱۶۷ ب ۸ خ)

دیدیم شعر دلکش حافظ به مدح شاه یک بیت از آن سفینه به از صدر ساله بود
(غ ۲۰۹ ب ۸ خ)

گرم صد لشکر از خوبان به قصد دل کمین سازند بحمد الله و المنه بتی لشکر شکن دارم
(غ ۳۲۲ ب ۵ خ)

* * *

دوست گو یار شو و هر که جهان دشمن باش بخت گو پشت کن و روی زمین لشکر گیر
(غ ۲۵۲ ب ۷ خ)

* * *

تو را آن به که روی خود ز مشتاقان بیوشانی که شادی جهانگیری غم لشکر نمی آرزد
(غ ۱۴۷ ب ۶ خ)

* * *

اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد من و ساقی به هم تازیم و بنیادش بر اندازیم
(غ ۳۶۷ ب ۲ خ)

* * *

به تنگ چشمی آن ترک لشکری نازم که حمله بر من درویش یک قبا آورد
(غ ۱۴۱ ب ۹ خ)

گفت کردهای این ابیات را می توان در این گزاره های ساده بیان کرد:

- کار لشکریان گرفتن ملک و پادشاهی برای پادشاهان است، سلطنت ما رندان
مبتنی بر زور بازو نیست؛

- کرانه های جهان پر از لشکر ظلم است، در حالی که فرصت درویشان و رندان
از ازل تا ابد است؛

- گاهی برای این که سپاهیان مهاجم سرزمینی را تباه نسازند، گروگان هایی به نزد
آنها فرستاده می شد؛

- کار لشکریان غارت است، مگر آن که لطف شاه شامل حال کسی یا جایی شود
و از غارت در امان بماند؛

- اگر لطف دوست شامل حال کسی شود و بخت سازگاری کند، حتی اگر روی

زمین پوشیده از لشکر باشد کاری از پیش نمی‌رود؛

- نگهداری و حفظ لشکریان برای پادشاه بدون سختی و دردسر نیست؛

- کار لشکریان و لشکرانگیزان خونریزی و کشتار است؛

- ترکان لشکری تنگ چشمنده (با ایهام)؛

۲-۳- ترکی

به نظر می‌رسد که پس از چند قرن، سلطهٔ حکومتگران و لشکریان بیگانه بر کشور ما به «هژمونی» تبدیل شده است؛ هژمونی، رهبری، اقتدار و نفوذی است که یک فرد، گروه، کشور و... بر فرد، گروه، کشور و موقعیتی دیگر به دست می‌آورد؛ «از کارکردهای هژمونی آن است که سلطه را جایگزین زور می‌کند، قدرت را نزد افکار عمومی به حقیقت تبدیل می‌کند و آن را امری عادی و طبیعی جلوه می‌دهد.» (سلطانی، ۱۳۸۳: ۸۳)

سلطهٔ سپاهیان مهاجم و ویرانگر ترک در طی چندین قرن بر ایران حضور و اقتدار و بی‌رحمی‌های آنان را در جامعه، نهادینه و پذیرفتنی کرده بود، به گونه‌ای که نه تنها در مقابل بی‌رحمی‌ها و خونریزی‌ها و بی‌رسمی‌های آنان واکنشی نشان داده نمی‌شد، بلکه گفتمان غالب جامعه نیز در مسیر تأیید و پذیرش گفتمان حکومتگران بیگانه که مبتنی بر خشونت، خونریزی و غارت بود، قرار می‌گرفت، تا جایی که اوصاف ترک غارتگر لشکری مانند تنگ چشمی، سیه‌دلی و بی‌رحمی، یغماگری، مستی، کشتارگری، شهر آشوبی، خونخواری، بی‌وفایی و تکبر و غرور به اوصاف مطلوب و دوست داشتنی در سیمای معشوق شعر عاشقانه فارسی تبدیل گردید.

به تنگ چشمی آن ترک لشکری نازم که حمله بر من درویش یک قبا آورد
(غ ۱۴۱ ب ۹ خ)

بیا که ترک فلک خوان روزه غارت کرد هلال عید به دور قدح اشارت کرد
(غ ۱۲۷ ب ۱ خ)

* * *

دلم ز نرگس ساقی امان نخواست به جان چرا که شیوه آن ترک دل سیه دانست
(غ ۶۸ ب ۶ خ)

* * *

فغان کاین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغمارا
(غ ۳ ب ۳ خ)

* * *

چشم مخمور تو دارد ز دلم قصد جگر ترک مست است مگر میل کبابی دارد
(غ ۱۲۰ ب ۷ خ)

* * *

ترک عاشق کش من مست برون رفت امروز تا دگر خون که از دیده روان خواهد بود
(غ ۲۰۱ ب ۵ خ)

۲-۴- غارت / یغما

یکی از شاخص ترین کارکردهای ترک لشکری غارتگری و یغما است، این کارکرد در ابیات فراوانی ضمن تعبیرهای زیبایی شناسانه در گفت کردهایی از این دست بازتاب یافته است: معشوق غارتگر و خونریز است، فلک همچون ترکی غارتگر است، چشم معشوق جادویی کمانکش است که عزم غارت دارد، باد خزان غارتگر است، غمزه ساقی یغماگر خرد است، معشوق یغماگر عقل و دل عاشق است و...

زییم غارت عشقش دل اندر خون رها کردم ولی می ریخت خون وره بدان هنجار می آورد
(غ ۱۴۲ ب ۳ خ)

* * *

بیا که ترک فلک خوان روزه غارت کرد هلال عید به دور قدح اشارت کرد
(غ ۱۲۷ ب ۱ خ)

و دوزخ به چالش می‌کشد و مورد نقادی قرار می‌دهد. (برای تفصیل ر.ک خرمشاهی، ۱۳۸۴:صص ۱۵۵ و ۱۹۱ و ۲۱۷ و...)

۳-۱- مسلمانان

خود گرفتم کافکنم سجاده چون سوسن به دوش همچو گل بر خرقه رنگ می‌مسلمانان بود
(غ ۲۱۲ ب ۳ خ)

گر مسلمانان از این است که حافظ دارد آه اگر از پی امروز بود فردایی
(غ ۴۸۱ ب ۱۰ خ)

گرچه بر واعظ شهر این سخن آسان نشود تا ریا ورزد و سالوس مسلمان نشود
(غ ۲۲۰ ب ۱ خ)

اسم اعظم بکند کار خودای دل خوش باش که به تلییس و حیل دیو مسلمان نشود
(غ ۲۲۰ ب ۴ خ)

۳-۲- مسجد

دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما چیست یاران طریقت بعد از این تدبیر ما
(غ ۱۰ ب ۱ خ)

غرض ز مسجد و میخانه‌ام وصال شماست جز این خیال ندارم خدا گواه من است
(غ ۵۴ ب ۴ خ)

من ز مسجد به خرابات نه خود افتادم اینم از عهد ازل حاصل فرجام افتاد
(غ ۱۰۷ ب ۵ خ)

یاد باد آنکه خرابات نشین بودم و مست و آنچه در مسجدم امروز کم است آنجا بود
(غ ۲۰۰ ب ۸ خ)

بروای زاهد و بر دردکشان خرده مگیر که ندادند جز این تحفه به ما روز الست

(غ ۲۲ ب ۵ خ)

* * *

زاهد شراب کوثر و حافظ پیاله خواست تا در میانه خواسته کردگار چیست

(غ ۶۶ ب ۸ خ)

* * *

زاهد دهم پند ز روی تو، زهی روی هیچش ز خدا شرم و ز روی تو حیا نیست

(غ ۷۰ ب ۳ خ)

* * *

زاهد ظاهرپرست از حال ما آگاه نیست در حق ما هر چه گوید جایی هیچ اکراه نیست

(غ ۷۲ ب ۱ خ)

* * *

عیب زندان مکنای زاهد پاکیزه سرشت که گناه دگری بر تو نخواهند نوشت

(غ ۷۸ ب ۱ خ)

۴-۳- صوفی

صوفی، واعظ، شیخ و حافظ (با ایهام) و گاه عارف و از همه مهم تر محتسب و

زاهد شخصیت های مورد طعن و طنز و اعتراض شعر حافظند، ویژگی های صوفیان

ریاکار مدعی که حافظ همواره آنها را با طعنه و تحقیر خطاب و توصیف می کند

اینهاست: صوفی باده نوش است، پنهانی و بیش از اندازه می نوشد، حقه باز و دام گستر

است، خرقه اش در گرو باده است، جنس خانگی دارد، لقمه شبهه می خورد، خرقه او

جامه سالوس است، صوفیان همگی حریف و نظر بازند. (طهماسبی، ۱۳۸۹: ۹۹)

صوفی بیا که آینه صافی است جام را تا بنگری صفای می لعل فام را

(غ ۷ ب ۱ خ)

* * *

راز درون پرده ز رندان مست پرس کاین حال نیست صوفی عالی مقام را
(غ ۷ ب ۲ خ)

* * *

صوفی ار باده به اندازه خورد نوشش باد ورنه اندیشه این کار فراموشش باد
(غ ۱۰۱ ب ۱ خ)

* * *

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد
(غ ۱۲۹ ب ۱ خ)

* * *

چون صوفیان به حالت و رقصند مقتدا ما نیز هم به شعبده دستی برآوریم
(غ ۳۶۵ ب ۶ خ)

* * *

بیرون جهیم سرخوش و از بزم صوفیان غارت کنیم باده و شاهد به بر کشیم
(غ ۳۶۸ ب ۴ خ)

* * *

می صوفی افکن کجا می فروشند که در تابم از دست زهد ریایی
(غ ۴۸۳ ب ۵ خ)

حافظ گفتمان غالب زهد ریاکارانه و دروغ‌گویی‌ها و خودنمایی‌های صوفیانه را با
گفتمان انتقادی رندی و راستی و صفا و با شعار مستی و راستی نقادی می‌کند.

«بسیاری از رسوم تصوف در بدو ابداع در حکم وسائل و تدابیری برای تأمین اصول معنوی تصوف بود ولی به تدریج صوفیان چنان مستغرق رسوم و ظواهر و مفتون خرقة و خانقاه و تشریفات و آداب ظاهری شدند و به نیرنگ نفس حیل‌گر فریفته گشتند که از وسائل و وسائط ترک قیود و اجتناب از تکلف و تظاهر، مکتبی رنگین با رسوم و آداب گوناگون و تکلفات متنوع به وجود آمد؛ مثلاً بزرگان پیشین تصوف را مقصود از لبس مرقعه و جامه خشن پوشیدن این بود که رعونت نفس را

به نیم جو نخرم طاق خانقاه و رباط مرا که مصطبه ایوان و پای خم طنبیست
(غ ۶۵ ب ۵ خ)

* * *

عیب حافظ گو مکن واعظ که رفت از خانقاه پای آزادان نبندند ار به جایی رفت رفت
(غ ۸۳ ب ۷ خ)

* * *

رطل گرانم ده‌ای مرید خرابات شادی شیخی که خانقاه ندارد
(غ ۱۲۳ ب ۴ خ)

* * *

ز خانقاه به میخانه می‌رود حافظ مگر ز مستی زهد ریا به هوش آمد
(غ ۱۷۱ ب ۸ خ)

* * *

ساقی بیار آبی از چشمه خرابات تا خرقه‌ها بشویم از عجب خانقاهی
(غ ۴۸۰ ب ۱۲ خ)

۵- گفتمان‌های اقتصادی در غزل‌های حافظ

۵-۱- تجارت

پیش از هجوم چنگیز جنگ‌های صلیبی اختلال‌هایی در وضع و کار بازرگانی ایران فراهم آورده بود، و امنیت راه‌های تجاری‌ای که از ایران عبور می‌کرد برهم خورده و سرزمین‌های آباد و ثروتمند شام و فلسطین را به ویرانه‌هایی مبدل کرده بود، «سفاکی چنگیز و بیداد جانشینانش چشم کاروان‌ها را تا دیر زمانی از راه‌های ایران ترسانید و داد و ستد را سخت کاسد ساخت و بدین وسیله نیز وطن ما را به مرارت بیشتر و رزق تنگ‌تری گرفتار آورد.» (تهرانی، ۱۳۴۵: ۳۴۱)

«پیش از غازان (حکومت از ۶۹۴-۷۰۳ هـ ق) راه‌های تجارتنی به علت دستبرد راهزنان و کسانی که به عنوان رفیق قافله شریک دزدان بودند ناامن و خطرناک

ز راه می‌کده یاران عنان بگردانید چرا که حافظ از این راه رفت و مفلس شد
(غ ۱۶۳ ب ۸ خ)

۵-۲- کشاورزی

در زمانه حافظ کشاورزان، وضعیت مطلوبی نداشتند و بنابر منابع موجود فاصله و اختلاف میان کشاورزان و اقطاع‌داران و مالکان زمین‌ها از همیشه بیشتر شده است؛ افزایش گونه‌های مختلف مالیات نیز در این دوره مزید بر علت شده بود. قویچور (مالیات سرانه احشام)، قلان (بیکاری)، اخراجات (هزینه دستگاه امیران و مخارج ایلچیان و رؤسای مغول)، برات (حواله‌ای که دارنده آن حق داشت مبلغی معین از ولایات وصول کند)، بیغار، نزول اجلال، تمغا، طرح، جزیه و... نیز از انواع مالیات‌های آن روزگار به شمار می‌رفت. (ر.ک، لمبتون، ۱۳۳۹: ۱۶۳ به بعد)

نامنی و غارت و آتش زدن مزارع و خرمن‌های کشاورزان همچنان از اتفاق‌های عادی و روزمره به شمار می‌آمد. در غزل‌های حافظ از مسائل مربوط به کشاورزی به مضمون مکرر آتش و خرمن با رویکرد ویژه حافظ، پرداخته شده است:

- آتش زهد و ریا، خرمن دیدن را می‌سوزاند.

- آتش زمانه، خرمن عمر را می‌سوزاند.

- آتش آه حافظ، خرمن غم را می‌سوزاند.

- آتش محبت، خرمن ما را می‌سوزاند.

- آتش دل دیوانه، خرمن صد زاهد عاقل را می‌سوزاند.

- آتش ریا، خرمن سالوس کرامت را می‌سوزاند و... .

آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت حافظ این خرقة پشمینه بینداز و برو
(غ ۳۹۹ ب ۸ خ)

گرچه بی سامان نماید کار ما سهلش مبین کاندرین کشور گدایی رشک سلطانی بود
(غ ۲۱۲ ب ۶ خ)

* * *

میخواره و سرگشته و رندیم و نظرباز وان کس که چومانست دراین شهر کلام است
(غ ۴۷ ب ۹ خ)

* * *

ای که انگشت نمایی به کرم در همه شهر وه که در کار غریبان عجب است اهمالست
(غ ۶۹ ب ۴ خ)

* * *

شهریست پر ظریفان و زهر طرف نگاری یاران صلاهی عشق است گر می کنید کاری
(غ ۲۳۵ ب ۱ خ)

* * *

حدیث هول قیامت که گفت واعظ شهر کنایتی است که از روزگار هجران گفت
(غ ۸۸ ب ۲ خ)

* * *

وفا از خواجهگان شهر با من کمال دولت و دین بوالتوفا کرد
(غ ۱۲۶ ب ۹ خ)

* * *

فغان که نرگس جمّاش شیخ شهر امروز نظر به دردکشان از سر حقارت کرد
(غ ۱۲۷ ب ۶ خ)

* * *

باده با محتسب شهر ننوشی حافظ بخورد باده‌ات و سنگ به جام اندازد
(غ ۱۴۶ ب ۷ خ)

* * *

من ار چه عاشقم و رند و مست و نامه سیاه هزار شکر که یاران شهر بی گنهند
(غ ۱۹۲ ب ۲ خ)

صوفی شهر بین که چون لقمه شبیه می خورد پاردمش دراز باد این حیوان خوش علف
(غ ۲۹۰ ب ۸ خ)

* * *

منابع

- ۱- اقبال آشتیانی، عباس. (۱۳۸۹). *تاریخ مغول*. قم: نیلوفرانه.
- ۲- برتنس، هانس. (۱۳۸۷). *مبانی نظریه ادبی*. ترجمه محمد رضا ابوالقاسمی. تهران: نشر ماهی.
- ۳- بشیریه، حسین. (۱۳۸۱). *دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی ایران*. تهران: نشر نگاه معاصر.
- ۴- تهرانی، منوچهر. (۱۳۴۵). *عامل انسانی در اقتصاد ایران*. تهران: نشر اندیشه.
- ۵- حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۷۵). *دیوان غزلیات حافظ*. به کوشش خلیل خطیب رهبر. تهران: صفی‌علیشاه.
- ۶- خرّمشاهی، بهاء‌الدین. (۱۳۸۴). *ذهن و زبان حافظ*. تهران: انتشارات ناهید.
- ۷- خلجی، عباس. (۱۳۸۶). *ناسازنده‌های نظری و ناکامی‌های سیاسی گفتمان اصلاح‌طلبی*. رساله دکتری. دانشگاه تهران.
- ۸- دادبه، اصغر. (۱۳۷۷). *جبر حافظ، باور یا ابزار*. در مجموعه مقالات نخستین یاد روز حافظ به کوشش کورش کمالی سروستانی. شیراز: بنیاد فارس‌شناسی.
- ۹- راوندی، مرتضی. (۱۳۵۸). *تاریخ تحولات اجتماعی*. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- ۱۰- سلطانی، سید علی‌اصغر. (۱۳۸۳). *تحلیل گفتمان به مثابه نظریه و روش*. در فصلنامه علوم سیاسی. سال هفتم. شماره ۲۸. صص ۱۵۳-۱۷۹.
- ۱۱- طهماسبی، فرهاد. (۱۳۸۹). *اسرار عشق و مستی*. تهران: علم.
- ۱۲- غنی، قاسم. (۱۳۷۵). *آثار و افکار و احوال حافظ*. ج ۲. تهران: زوّار.
- ۱۳- لمبتون، آن.ک. اس. (۱۳۳۹). *مالک و زارع در ایران*. ترجمه منوچهر امیری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۱۴- مرتضوی، منوچهر. (۱۳۶۵). *مکتب حافظ*. تهران: توس.